

## کریپکی، سومز و مسأله متر استاندارد

فرزقلبی<sup>۱</sup>

**چکیده:** مطابق نظر کریپکی، کسی که مرجع «یک متر» را با توصیف معین «طول میله S، در پاریس، در زمان t» تثبیت می‌کند می‌تواند به صورت پیشینی بداند که یک متر طول میله S، در پاریس، در زمان t است. اسکات سومز ادعای کریپکی را به صورت استدلال بازسازی کرده و نشان داده است که این استدلال مبتنی بر سه اصل است. او سپس ادعا کرده است که اصل سوم معنایی را از مفهوم پیشینی مفروض می‌گیرد که با معنای سنتی این مفهوم هم‌خوانی ندارد. بنابراین، اگر استدلال کریپکی مبتنی بر همان معنای سنتی از مفهوم پیشینی باشد، این استدلال کار نمی‌کند. من در این مقاله ابتدا صورت‌بندی دقیقی از تفسیرهای متفاوت از مثال متر، و مثال‌های شبیه آن، ارائه می‌کنم. این صورت‌بندی به ما کمک می‌کند تا بفهمیم که بازسازی سومز را از استدلال کریپکی ذیل کدام تفسیر باید فهمید. سپس سعی می‌کنم نشان دهم که منازعه اصلی میان سومز و کریپکی درباره معنای سنتی از مفهوم پیشینی نیست، بلکه درباره چیستی شاهد تجربی است. اگر ادعای من درست باشد آنگاه نتیجه می‌گیرم که نقد سومز علیه استدلال کریپکی، در بهترین حالت، مصادره به مطلوب است.

کلیدواژه: متر استاندارد، پیشینی، کریپکی، سومز

## Kripke, Soames, and the problem of the standard meter

Faraz Ghalbi

**Abstract:** According to Kripke, someone who fixes the referent of the term "one meter" with the definite description "the length of stick S in Paris at time t" can know a priori that one meter is the length of S in Paris at time t. Scott Soames has reconstructed Kripke's claim as an argument and shown that this argument is based on three principles. He then claimed that the third principle assumes a meaning of the concept of a priori that is inconsistent with the traditional meaning of that concept. So if Kripke's argument is based on the traditional meaning of the concept of a priori, his argument does not work. In this paper, I first provide a detailed formulation of the different interpretations of the meter example and similar ones. This formulation helps us to understand under which interpretation Soames' reconstruction of Kripke's argument should be understood. I then try to show that the main conflict between Soames and Kripke is not about the traditional meaning of the concept of a priori, but about what empirical evidence is. If my claim is true, I conclude that Soames's criticism of Kripke's argument is question-begging at best. Music, Philosophy of Music, Greek Music, alFarabi, Plato

**Keywords:** the standard meter, a priori, Kripke, Soames

Ghalbi

## مقدمه

فرض کنید که یک کاربر شایسته زبان<sup>۱</sup> (که از حالا به بعد او را A می‌نامم) نام خاص "N" را این‌گونه در زبان طبیعی وضع<sup>۲</sup> کند که مرجع "N" را با توصیف معین "The F" تثبیت<sup>۳</sup> کند.<sup>۴</sup> بیاید این روش وضع نام را «وضع توصیفی نام» بنامیم. اکنون جمله زیر را در نظر بگیرید:

۱. اگر The F وجود داشته باشد<sup>۵</sup>، آنگاه The F, N است.

مطابق سنتی فلسفی که از کریپکی (۱۹۸۰) آغاز می‌شود، اگر The F از ویژگی‌های ذاتی<sup>۶</sup> N نباشد، آنگاه گزاره‌ای که جمله (۱) بیان می‌کند برای A گزاره پیشینی<sup>۷</sup> - امکانی خاص<sup>۸</sup> است. در برابر این سنت، در کلی‌ترین حالت، می‌توان دو گونه مواجهه داشت: در گونه اول تأکید بر این مسئله است که، فارغ از پیشینی یا پسینی بودن گزاره‌ای که جمله (۱) بیان می‌کند، جهت این گزاره چیست. یعنی بررسی این موضوع که این گزاره گزاره‌ای ضروری است یا گزاره امکانی خاص. در گونه دوم تأکید بر این مسئله است که فارغ از جهت گزاره‌ای که جمله (۱) بیان می‌کند، آیا واقعاً ممکن است که کاربر یا گروهی از کاربران زبان این گزاره را به صورت پیشینی بدانند یا خیر. در این مقاله، من رویکرد دوم را برمی‌گیرم. در نتیجه، مسئله این مقاله سنجش این ادعای کریپکی است که آیا A می‌تواند گزاره‌ای را که جمله (۱) بیان می‌کند به صورت پیشینی بداند یا خیر.

کریپکی برای استدلال به نفع ادعای خود، از جمله، مثال متر استاندارد را پیش می‌نهد. فرض

۱. منظور از کاربر شایسته زبان کاربری است که به اندازه کافی فکور و عاقل است و، بنابراین، می‌توان به نحو حداقلی ویژگی‌های معمول معرفتی و زبانی را به او نسبت داد.

## 2. stipulate

## 3. fix

۴. نام خاص (proper name) در زبان طبیعی نام چیزها یا اشخاصی مشخص در آن زبان است. مثلاً «ارسطو» نام خاص است. من به تبعیت از کریپکی (Kripke, 1980) مفروض می‌گیرم که نام خاص نشانگری صلب (rigid designator) است. «ارسطو» نشانگر صلب است، به این معنا که در هر جهان ممکن که ارسطو وجود داشته باشد «ارسطو» به ارسطو ارجاع می‌دهد. توصیف معین (definite description) عبارتی است که توسط یک و تنها یک چیز یا شخص مشخص برآورده می‌شود. مثلاً «معروف‌ترین شاگرد افلاطون» توصیفی معین است که در جهان بالفعل تنها و تنها توسط ارسطو برآورده می‌شود. بسیاری از توصیفات معین معمول نشانگر صلب نیستند. برای مثال، «معروف‌ترین شاگرد افلاطون» نشانگری صلب نیست زیرا جهان ممکن وجود دارد که ارسطو در آن وجود دارد ولی این توصیف معین به ارسطو ارجاع نمی‌دهد. اینکه نام خاص صلب و توصیف معین غیر صلب است دلیل کریپکی است برای اینکه گزاره‌ای که جمله (۱) بیان می‌کند گزاره امکانی خاص باشد. همان‌طور که در متن اشاره خواهد شد، صورت وجهی این گزاره محل تمرکز این مقاله نیست.

۵. منظور از اینکه The F وجود داشته باشد یعنی مرجع The F موجود باشد. شاید تعبیر دقیق‌تر این باشد که وقتی توصیف معین مربوطه را شیء‌ای برآورده می‌کند (satisfy) آن شیء موجود باشد.

## 6. essential properties

## 7. a priori

## 8. contingent

قلبی

کنید که  $A$  مرجع واژه «یک متر» را با توصیف معین «طول میله  $S$ ، در پاریس، در زمان  $t$ » تثبیت کرده باشد. حال جمله زیر را در نظر بگیرید:

۲. اگر میله  $S$ ، در پاریس، در زمان  $t$ ، وجود داشته باشد، آنگاه یک متر طول میله  $S$ ، در پاریس، در زمان  $t$ ، است.

استدلال کرپیکی به نفع این ادعا که  $A$  می‌تواند گزاره‌ای را که جمله (۲) بیان می‌کند به صورت پیشینی بداند این است:

اگر  $[A]$  میله  $S$  را برای تثبیت مرجع واژه «یک متر» به کار برده باشد، آنگاه در نتیجه این نوع تعریف (که تعریفی مبتنی بر کوتاه‌نوشت یا هم‌معنایی نیست)، او، خودبه‌خود و بدون بررسی بیشتر، می‌داند که  $S$  یک متر طول دارد.<sup>۲</sup>

اینکه تعریف «یک متر» برحسب «طول میله  $S$ ، در پاریس، در زمان  $t$ » تعریفی مبتنی بر کوتاه‌نوشت یا هم‌معنایی نیست، از نظر کرپیکی، تضمین می‌کند که گزاره‌ای که جمله (۲) بیان می‌کند گزاره‌ی امکانی خاص باشد. همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، در این مقاله به این موضوع پرداخته نمی‌شود.

اینکه  $A$  گزاره‌ای را که جمله (۲) بیان می‌کند خودبه‌خود و بدون بررسی بیشتر می‌داند، از نظر کرپیکی، تضمین می‌کند که  $A$  می‌تواند این گزاره را به صورت پیشینی بداند. این موضوعی است که در این مقاله بدان پرداخته خواهد شد. بدین منظور، در بخش دوم، نشان می‌دهم که مثال متر استاندارد کرپیکی را می‌توان به شیوه‌های متفاوت فهمید و تفسیرهای متفاوتی از آن داشت. در بخش سوم، بر یکی از این تفسیرها تمرکز می‌کنم و نشان می‌دهم که سومز چگونه، بر مبنای این تفسیر خاص از مثال متر استاندارد، ادعای کرپیکی را به صورت یک استدلال بازسازی می‌کند. در بخش چهارم، نقد سومز را علیه استدلال کرپیکی (استدلال بازسازی‌شده بخش سوم) صورت‌بندی می‌کنم. در بخش پنجم، تلاش می‌کنم نشان دهم که نقد سومز علیه استدلال بازسازی‌شده کرپیکی درست نیست.

## ۲. تدقیق و تحدید

برای پاسخگویی به این مسئله که آیا  $A$  می‌تواند گزاره‌ای را که جمله (۲) بیان می‌کند به صورت پیشینی بداند، به نظر می‌رسد ما نیازمندیم که به سه سؤال زیر پاسخ دهیم:

۱. با توجه به سیاق بحث در مقاله، مجبور به تغییر عباراتی در متن کرپیکی بوده‌ام که این تغییرات را در [ ] قرار داده‌ام.  
2. Kripke, 1980: 56

.....  
Ghalbi

- سؤال نام‌گذاری: آیا A از خلال وضع توصیفی نام توانسته است فرآیند نام‌گذاری را با موفقیت به انجام رساند؟
- سؤال تشکیل باور: با فرض اینکه پاسخ به سؤال نام‌گذاری مثبت باشد، آیا A درباره گزاره‌ای که جمله (۲) بیان می‌کند باوری تشکیل داده است؟
- سؤال توجیه پیشینی: با فرض اینکه پاسخ به سؤال تشکیل باور مثبت باشد، آیا باور A به گزاره‌ای که جمله (۲) بیان می‌کند می‌تواند به صورت پیشینی موجه شود؟

A می‌تواند گزاره‌ای را که جمله (۲) بیان می‌کند به صورت پیشینی بداند تنها اگر جواب هر سه سؤال بالا مثبت باشد. پس، برای بررسی ادعای کریپکی، باید درباره هر یک از این سه سؤال بحث کرد. اما نکته این است که مثال متر را می‌توان به شیوه‌های گوناگون تفسیر کرد، به گونه‌ای که در هر تفسیر یکی از این سؤال‌ها برجسته می‌شود. بگذارید توضیح دهم.

تفسیر اول چنین است که A از The F تجربه ادراکی<sup>۱</sup> مستقیم دارد و، با تکیه بر این تجربه ادراکی مستقیم، N را به صورت توصیفی وضع می‌کند.<sup>۲</sup> مثلاً فرض کنیم که A، در پاریس، در زمان t، در مقابل میله S، و بنابراین، در رابطه آشنایی<sup>۳</sup> با آن قرار دارد. او با تکیه بر این تجربه ادراکی مستقیم «یک متر» را توسط «طول میله S، در پاریس، در زمان t» وضع می‌کند.

تفسیر دوم چنین است که A از The F تجربه ادراکی مستقیم ندارد ولی تجربه ادراکی غیرمستقیم دارد و، با تکیه بر این تجربه ادراکی غیرمستقیم، N را به صورت توصیفی وضع می‌کند. برای مثال، فرض کنید که A مقابل S قرار ندارد ولی مثلاً در زنجیره‌ای از افراد قرار گرفته است که این زنجیره، در نهایت، به فردی منتهی می‌شود که آن فرد مقابل S قرار دارد و، بنابراین، آن فرد از S تجربه ادراکی مستقیم دارد. حال فرض کنید که تجربه ادراکی مستقیم آن فرد از S، از طریق این زنجیره و در فرآیندی مشخص به A منتقل شده است. در این حال A تجربه ادراکی غیرمستقیم از S دارد.

شاید بتوان برخی از مثال‌های معروف را، در ادبیات این بحث، ذیل تفسیر دوم طبقه‌بندی کرد،

۱. در کل این مقاله، باور را به معنای باور معطوف به شیء (de re belief) به کار برده‌ام. اگر باور A به گزاره‌ای که جمله (۲) بیان می‌کند نه باور معطوف به شیء بلکه باور معطوف به گزاره (de dicto belief) در نظر بگیریم، به نظر می‌رسد که این باور نه به گزاره امکانی خاص که به گزاره ضروری تعلق می‌گیرد.

## 2. perceptual experience

۳. ممکن است گفته شود که، در این تفسیر، N به صورت توصیفی وضع نشده است بلکه ما در اینجا با قسمی از تعریف بالا اشاره (ostensive definition) سروکار داریم. از آنجاکه در ادامه این مقاله اصولاً با تفسیر اول کاری نخواهم داشت و، همان‌طور که خواهیم دید، بر تفسیر سوم متمرکز خواهیم شد، لذا درباره اینکه در تفسیر اول واقعاً با نوعی از وضع توصیفی نام سروکار خواهیم داشت یا خیر بحث نخواهم کرد.

## 4. acquaintance

قلبی

مانند مثال «جولیوس»<sup>۱</sup>، مثال «نپتون»<sup>۲</sup> و مثال «جک شکاف‌دهنده»<sup>۳</sup>. در مثال «جولیوس»، اوانز برای مخترع زیپ نام «جولیوس» را وضع می‌کند. در مثال «نپتون»، لووریه برای سیاره‌ای که علت اعوجاجات مدار اورانوس است نام «نپتون» را وضع می‌کند. در مثال «جک شکاف‌دهنده»، کارآگاهان لندن برای قاتلِ سریالیِ فاحشه‌های لندن نام «جک شکاف‌دهنده» را وضع می‌کنند. در مثال «جولیوس»، اوانز از مخترع زیپ تجربه‌ی ادراکی مستقیم ندارد اما از زیپ که به یک معنا معلول مخترع زیپ است تجربه‌ی ادراکی مستقیم دارد. همچنین در مثال «نپتون»، لووریه از سیاره‌ای که علت اعوجاجات مدار اورانوس است تجربه‌ی ادراکی مستقیم ندارد ولی از اعوجاجات مدار اورانوس که معلول آن سیاره است تجربه‌ی ادراکی مستقیم دارد. در نهایت، در مثال «جک شکاف‌دهنده»، کارآگاهان لندن از آن قاتل تجربه‌ی ادراکی مستقیم ندارند ولی از جسد فاحشه‌های لندن که به یک معنا معلول آن قاتل هستند تجربه‌ی ادراکی مستقیم دارند. بیابید در همه‌ی این مثال‌ها، تجربه‌ی ادراکی مستقیم A را از معلول The F تجربه‌ی ضمنی A از The F بنامیم. اگر تفسیر من از این مثال‌ها درست باشد، آنگاه A از The F تجربه‌ی ادراکی مستقیم ندارد، ولی از آن تجربه‌ی ضمنی دارد و با تکیه بر این تجربه‌ی ضمنی N را به صورت توصیفی وضع می‌کند. این تجربه‌ی ضمنی را شاید بتوان به یک معنا تجربه‌ی ادراکی غیرمستقیم A از The F در نظر گرفت.

تفسیر سوم چنین است که A از The F نه تجربه‌ی ادراکی مستقیم دارد و نه تجربه‌ی ادراکی غیرمستقیم و، با این حال، N را به صورت توصیفی وضع می‌کند. مثلاً فرض کنیم که A نه مقابل میله S قرار دارد و نه توسط زنجیره‌ای از افراد (یا هر طریق غیرمستقیم دیگری) به میله S مربوط می‌شود. او بدون هیچ تجربه‌ی ادراکی مستقیم یا غیرمستقیم «یک متر» را توسط «طول میله S» در پاریس، در زمان t وضع می‌کند. یک مثال معروف که تصور واضح‌تری از تفسیر سوم به ما می‌دهد مثال «نیومن ۱» از دیوید کیپلن (کیپلن ۱۹۶۸) است. در این مثال، کیپلن در سال ۱۹۶۸ برای اولین کودک متولدشده در قرن بیست و یکم نام «نیومن ۱» را وضع می‌کند. در این حال، او هیچ تجربه‌ی ادراکی مستقیم و/یا غیرمستقیم از کودکی که قرار است ۳۲ سال بعد به دنیا بیاید ندارد و، با این حال، «نیومن ۱» را با توصیف معین «اولین کودک متولدشده در قرن بیست و یکم» وضع می‌کند.<sup>۴</sup>

1. Evans, 1982
2. Kripke, 1980

۳. همان

۴. مثال «نیومن ۱» صرفاً برای روشن شدن تفسیر سوم پیشنهاد شده است. یعنی روشن شدن حالتی که در آن واضع نام از آن چیزی که توصیف معین مربوطه را برآورده می‌کند نه به صورت مستقیم و نه به صورت غیرمستقیم تجربه‌ی ادراکی ندارد. اما این مثال از جهتی دیگر می‌تواند مشکل ساز باشد و آن اینکه ممکن است گفته شود که در این مثال مرجع «نیومن ۱» امری فرضی است و نه امری واقعی و لذا مرجع آن هویتی ساختگی (fictional entity) است و نه هویتی واقعی. برای رهایی از این

Ghalbi

اکنون و با مشخص شدن اینکه در مثال متر استاندارد نه با یک تفسیر واحد بلکه با حداقل سه تفسیر متفاوت روبه‌رو هستیم، می‌توانیم به‌نحو مؤثرتری درباره هر یک از سؤال‌های نام‌گذاری، تشکیل باور و توجیه پیشینی بحث کنیم.

در تفسیر اول که A از طول میله S تجربه ادراکی مستقیم دارد، ظاهراً می‌توان پذیرفت که پاسخ به هر دو سؤال نام‌گذاری و تشکیل باور مثبت است. در این حال بحث اصلی این است که آیا باور A به گزاره‌ای که جمله (۲) بیان می‌کند می‌تواند به‌صورت پیشینی موجه شود یا خیر. سالمون (۱۹۸۸) و سومز (۲۰۰۳) پاسخ می‌دهند که خیر. از نظر آنها، تجربه ادراکی مستقیم A از The F نه‌تنها در تشکیل باور بلکه در موجه‌سازی باور نیز ایفای نقش می‌کند. در نتیجه، باور A به گزاره‌ای که جمله (۲) بیان می‌کند نمی‌تواند به‌صورت پیشینی موجه شود. مثلاً سومز می‌گوید:

باوجود تمام این بحث‌ها ما [در تفسیر اول از مثال متر] حتی پیش از معرفی «یک متر» یک باور ادراکی موجه به [گزاره‌ای که جمله (۲) بیان می‌کند] داریم. این باور قطعاً پیشینی نیست و فهمیدن این نکته دشوار است که چگونه یک مراسم زبانی می‌تواند [این گزاره را تبدیل به گزاره‌ای پیشینی کند]. (Soames, 2003: 404)

وضعیت برای تفسیر دوم کمی مبهم است. دانلان (۱۹۷۷)، سالمون (۱۹۸۸) و سومز (۲۰۰۳) فکر می‌کنند که در مثال‌های «نپتون»، «جولیوس»، «جک شکاف‌دهنده» و «نیومن ۱» حتی اگر نام‌گذاری با موفقیت انجام شده باشد، A به گزاره مربوطه باور نخواهد یافت.<sup>۱</sup> بنابراین، چون اصولاً باوری تشکیل نمی‌شود، بحث پیشینی بودن این باور هم منتفی است. جشین (۲۰۰۱) اما فکر می‌کند که در تمام این مثال‌ها باور تشکیل می‌شود.<sup>۲</sup>

من به تبعیت از جشین مفروض می‌گیرم که در مثال‌های «نپتون»، «جولیوس»، «جک شکاف‌دهنده» و «نیومن ۱» هم نام‌گذاری با موفقیت انجام می‌شود و هم A به گزاره مربوطه باور خواهد یافت. اما در این مرحله باید تفکیک میان تفسیر دوم و سوم را برجسته کرد. در سه مثال

مشکل می‌توان تغییر کوچکی در مثال «نیومن ۱» داد. فرض کنیم که دیوید کپلن هیچ تجربه ادراکی مستقیم یا غیرمستقیمی از اولین کودک متولدشده در قرن بیستم ندارد و نام «نیومن ۱» را برای آن کودکی وضع می‌کند که توصیف معین «اولین کودک متولدشده در قرن بیستم» را برآورده می‌کند. از داوران مقاله برای توجه‌دادن به این نکته تشکر می‌کنم.

۱. آنها میان سه مثال اول و مثال «نیومن ۱» تفکیکی قائل نمی‌شوند. اما همان‌طور که در متن اشاره شد، به نظر مقبول می‌رسد که سه مثال اول را ذیل تفسیر دوم و مثال «نیومن ۱» را ذیل تفسیر سوم طبقه‌بندی کنیم که در این صورت به‌وضوح باید میان آنها تفکیک کرد. رکاناتی (Recanati, 2012) به این تفکیک نزدیک شده است.

۲. جشین (Jeshion, 2001) هم میان مثال «نیومن ۱» و آن سه مثال دیگر تفکیکی قائل نشده است.

قلبی

اول،  $A$  از  $The F$  تجربه ادراکی غیرمستقیم یا ضمنی دارد. بنابراین، در پاسخ به سؤال توجیه پیشینی، تمرکز بحث باید بر این باشد که این تجربه ادراکی غیرمستقیم یا ضمنی چه نقشی در توجیه باور مربوطه دارد. به زبان دیگر، آیا باوجود چنین تجربه ادراکی غیرمستقیم یا ضمنی‌ای، باور  $A$  به گزاره مربوطه می‌تواند به صورت پیشینی موجه شود یا این وضعیت هم همانند تجربه ادراکی مستقیم است و باور  $A$  نمی‌تواند به صورت پیشینی موجه شود.<sup>۱</sup> اما مثال «نیومن»<sup>۱</sup> یک تفاوت مهم دارد. در این مثال، هیچ تجربه ادراکی مستقیم یا غیرمستقیمی در تشکیل باور مدخلیت ندارد. در این حال، اگر پذیرفته باشیم که  $A$  به صورت موفق فرآیند نام‌گذاری را انجام داده است و به گزاره مربوطه باور هم یافته است، آنگاه به نظر می‌رسد باید بپذیریم که او صرفاً با فهم گزاره مربوطه و آگاهی درخصوص برخی از حقایق سمانتیکی درباره آن گزاره در باور به آن موجه شده است. اگر چنین باشد، سؤال اصلی این است که آگاهی‌های سمانتیکی چه نقشی در توجیه باور دارند و آیا باوجود آنها می‌توان حکم کرد که باور  $A$  پیشینی است یا خیر.

در بحث سومز تمایز مورد اشاره در بند قبل برجسته نشده است. با این حال، به نظر می‌رسد که استدلالی که او از ادعای کریپکی بازسازی کرده است با تفسیر سوم از مثال متر استاندارد مطابق است که مثال واضح این تفسیر نیز مثال «نیومن»<sup>۱</sup> از کپلن است. در بخش سوم به بازسازی سومز می‌پردازم.

### ۳. بازسازی سومز از کریپکی

در آغاز، فرض کنیم که  $A$  هیچ تجربه ادراکی مستقیم، غیرمستقیم و ضمنی‌ای از طول میله  $S$ ، در پاریس، در زمان  $t$  ندارد و، با این حال «یک متر» را با «طول میله  $S$ ، در پاریس، در زمان  $t$ » وضع می‌کند. همچنین فرض کنیم که  $A$  با موفقیت این نام‌گذاری توصیفی را انجام داده است و به گزاره‌ای که جمله (۲) بیان می‌کند نیز باور یافته است. اکنون مسئله ما این است که آیا باور  $A$  به گزاره‌ای که جمله (۲) بیان می‌کند می‌تواند به صورت پیشینی موجه شود یا خیر.

کریپکی برآن است که چون  $A$  واضع نام «یک متر» است، در موقعیت معرفی ویژه‌ای قرار دارد که خودبه‌خود و بدون بررسی بیشتر می‌داند که  $S$  یک متر طول دارد. پس باور او به گزاره‌ای که جمله (۲) بیان می‌کند می‌تواند به صورت پیشینی موجه شود. اما اکنون سؤال این است که چگونه باید ادعای کریپکی را فهمید و چگونه می‌توان استدلالی بر مبنای آن اقامه کرد.

۱. البته اگر به تبعیت از سالمون و سومز بپذیریم که وقتی  $A$  از  $The F$  تجربه ادراکی مستقیم دارد، باور او نمی‌تواند به صورت پیشینی موجه شود.

Ghalbi

سومز در تلاش برای بازسازی یک استدلال از ادعای کریپکی با سه اصل زیر آغاز می‌کند:<sup>۱</sup>  
**اصل اول:** اگر کاربر شایسته زبان جمله‌ای مانند X را بفهمد و بر مبنای فهم X متمایل<sup>۲</sup> شود که باور یابد که X صادق است، آنگاه او به گزاره‌ای که جمله X بیان می‌کند نیز باور دارد.  
**اصل دوم:** اگر کاربر شایسته زبان جمله‌ای مانند X را بفهمد و شاهدی مانند e در اختیار داشته باشد که، بر مبنای فهم از X و بر مبنای شاهد e، باور او به صدق جمله X موجه شود، آنگاه فهم او از X به علاوه شاهد e کفایت می‌کند برای آنکه باور او به گزاره‌ای که جمله X بیان می‌کند نیز موجه شود.

**اصل سوم:** اگر کاربر شایسته زبان صرفاً بر مبنای فهم جمله X و بر مبنای آگاهی از برخی حقایق سمانتیکی درباره این جمله و گزاره‌ای که بیان می‌کند در باور به آن گزاره موجه شود، آنگاه باور او به این گزاره می‌تواند به صورت پیشینی موجه شود.

بیاپید فرض کنیم که A جمله (۲) را می‌فهمد. همچنین دیدیم که او واژه «یک متر» را با توصیف معین «طول میله S، در پاریس، در زمان t» وضع کرده است. بیاپید فرض کنیم که او، به خاطر این وضع نام، حقایق سمانتیکی زیر را نیز می‌داند:

- روال وضع «یک متر» توسط «طول میله S، در پاریس، در زمان t»؛
- چگونگی تعیین مرجع «یک متر» توسط «طول میله S، در پاریس، در زمان t»؛
- چگونگی تعیین گزاره‌ای که جمله (۲) بیان می‌کند.

بیاپید مجموع این حقایق سمانتیکی را با E نمایش دهیم. مطابق نظر سومز (Soames, 2003: 405)، A بر مبنای فهم جمله (۲) و بر مبنای آگاهی از E متمایل می‌شود که باور یابد که جمله (۲) صادق است. پس، بنابر اصل اول، او به گزاره‌ای که جمله (۲) بیان می‌کند نیز باور دارد. همچنین فهم او از جمله (۲) به علاوه آگاهی او از E می‌تواند این باور را که جمله (۲) صادق است موجه کند. پس بنابر اصل دوم، فهم او از جمله (۲) به علاوه آگاهی او از E کفایت می‌کند برای آنکه باور او به گزاره‌ای که جمله (۲) بیان می‌کند نیز موجه شود. اما از آنجاکه E چیزی نیست جز گروهی از حقایق سمانتیکی درباره جمله‌ای خاص و گزاره‌ای که آن جمله بیان می‌کند، مطابق اصل سوم، می‌توانیم

۱. او اصل اول را اصل «رفع نقل قول ضعیف» (weak disquotation)، اصل دوم را اصل «رفع نقل قول ضعیف و توجیه» (weak disquotation and justification) و اصل سوم را اصل «زبان‌گرایی ضعیف درباره پیشینی» (weak lin-) می‌نامد. من، برای سادگی، آنها را به ترتیب اصل اول، اصل دوم و اصل سوم می‌نامم.  
 2. dispose



قلبی  
نتیجه بگیریم که باور A به گزاره‌ای که جمله (۲) بیان می‌کند می‌تواند به صورت پیشینی  
موجه شود و این همان مطلوب کریپکی است.

#### ۴. سومز علیه کریپکی

سومز برای رد استدلال بازسازی‌شده بخش سوم (از حالا: استدلال کریپکی) اصل سوم را انکار  
می‌کند:

بخشی از مشکل به [اصل سوم] باز می‌گردد. اگر این اصل به‌عنوان بخشی از تعریف قراردادی جدید  
[و متمایز] از آنچه ما از پیشینی مراد می‌کنیم در نظر گرفته نشود، بلکه به‌عنوان فرضی درباره مفهوم  
سنّتی معرفت، که توجیه در آن مبتنی بر شاهد تجربی نیست، فهمیده شود، آنگاه درستی [این اصل]  
قویاً مورد شک است. (Soames, 2003: 408)

سومز برای استدلال به نفع ادعای خود از مثال خرگوش استفاده می‌کند. جمله زیر را در نظر  
بگیرید:

۳. واژه «خرگوش» در زبان فارسی به یک شیء ارجاع می‌دهد اگر و تنها اگر آن شیء خرگوش باشد.<sup>۱</sup>

فرض کنیم که B کاربر شایسته زبان فارسی است. B با تکیه بر فهم جمله (۳) و آگاهی از برخی  
حقایق سمانتیکی، مانند اینکه معنای لغات در زبان فارسی چیست، «خرگوش» به خرگوش  
ارجاع می‌دهد و غیره (از حالا به بعد برای اشاره به این حقایق سمانتیکی از 'E' استفاده می‌کنم)،  
در موقعیتی قرار دارد که متمایل شود که باور یابد جمله (۳) صادق است. پس، بنابر اصل اول، او  
به گزاره‌ای که جمله (۳) بیان می‌کند نیز باور دارد. همچنین او، بر مبنای شواهد سمانتیکی‌ای که  
ذکر شد، در باور خود به صدق جمله (۳) موجه است. پس، بنابر اصل دوم، باور او به گزاره‌ای که  
جمله (۳) بیان می‌کند نیز موجه است. در نهایت، چون شواهد او صرفاً شواهد سمانتیکی است،  
پس، بنابر اصل سوم، باور او به گزاره‌ای که جمله (۳) بیان می‌کند می‌تواند به صورت پیشینی  
موجه شود. در این مرحله سومز می‌گوید:

۱. ممکن است این مثال از جهتی باعث سردرگمی شود زیرا برخلاف مثال متر استاندارد که در آن «یک متر» به یک معنا اسم  
خاص است در اینجا «خرگوش» اسم عام است. نکته این است که در مثال «خرگوش» حتی ما وضع توصیفی نام هم نداریم.  
لذا این سؤال پیش می‌آید که چرا سومز از چنین مثالی استفاده کرده است. پاسخ این است که سومز در مثال «خرگوش» اصولاً  
به دنبال این نبوده است که مثالی ارائه کند که تطابق کامل با مثال متر استاندارد داشته باشد. هدف او نشان دادن این موضوع بوده  
است که ممکن است باور کسی صرفاً با شواهد سمانتیکی موجه شود و همچنان باور او نتواند به صورت پیشینی موجه شود.  
مثال خرگوش صرفاً قرار است چنین کارکردی داشته باشد. به زبان دیگر چیزی که در مثال متر استاندارد و مثال «خرگوش»  
محل توجه سومز است این موضوع است که صرف موجه شدن باور توسط شواهد سمانتیکی باعث نمی‌شود که حکم کنیم که  
آن باور می‌تواند به صورت پیشینی موجه شود.

Ghalbi

[گزاره‌ای که جمله (۳) بیان می‌کند] نمی‌تواند مستقل از شاهد تجربی دانسته شود. اگر [این گزاره] بتواند این‌گونه دانسته شود، آنگاه گویندگان [غیرفارسی‌زبان] باید بتوانند [آن گزاره] را به‌سادگی، با تأمل و استدلال درباره‌ی [آن]، بدانند - که البته نمی‌توانند. (Soames, 2003: 409)

بیا بیا استدلال سومز را صورت‌بندی کنیم:<sup>۱</sup>

### استدلال اول

- ۱-۱- مطابق اصل سوم، باور B به گزاره‌ای که جمله (۳) بیان می‌کند می‌تواند به‌صورت پیشینی موجه شود.
- ۱-۲- باور به گزاره‌ای که جمله (۳) بیان می‌کند نمی‌تواند به‌صورت پیشینی موجه شود.
- ۱-۳- پس، اصل سوم نادرست است.
- اما چرا بند (۱-۲) درست است؟ شاید بتوان از بحث سومز استدلال زیر را به‌نفع درستی بند (۱-۲) اقامه کرد؟<sup>۲</sup>

### استدلال دوم

- ۲-۱- باور به یک گزاره می‌تواند به‌صورت پیشینی موجه شود تنها اگر هر آن کس که گزاره را می‌فهمد بتواند، به‌صرف تأمل و استدلال درباره‌ی آن گزاره، در باور به آن موجه شود.
- ۲-۲- این‌گونه نیست که هر آن کس که گزاره‌ای را که جمله (۳) بیان می‌کند بفهمد بتواند به‌صرف تأمل و استدلال درباره‌ی آن، در باور به آن موجه شود.
- ۲-۳- پس باور به گزاره‌ای که جمله (۳) بیان می‌کند نمی‌تواند به‌صورت پیشینی موجه شود.
- سومز گمان می‌کند که تلقی سنتی در خصوص مفهوم پیشینی ما را وادار می‌سازد که بند (۱-۲) را بپذیریم. مطابق تلقی سنتی در خصوص مفهوم پیشینی، باور به یک گزاره به‌صورت پیشینی موجه می‌شود اگر و تنها اگر توجیه آن باور مبتنی بر شاهد تجربی نباشد. اگر هر کاربر شایسته‌ی زبان که گزاره‌ای را می‌فهمد نتواند به‌صرف تأمل و استدلال درباره‌ی آن گزاره در باور به آن گزاره موجه شود، آنگاه به نظر می‌رسد که او برای موجه‌ساختن باور خود نیازمند شواهدی دیگر نیز هست. این مقبول است که بپذیریم که این دیگر شواهد تنها می‌توانند شواهد تجربی باشند. پس باور او دیگر

۱. سومز در استدلال خود همه‌جا از واژه «معرفت» استفاده می‌کند. برای مواجه‌نشدن با مشکلات ناشی از تحلیل صحیح معرفت و همچنین برای آنکه ما اکنون در حال بررسی سؤال توجیه پیشینی هستیم، من در صورت‌بندی خود از استدلال سومز «معرفت» را با «توجیه پیشینی» جایگزین کرده‌ام.

۲. کورمن (Korman, 2009) نیز استدلالی شبیه آنچه در متن آمده است برای درستی بند (۱-۲) استدلال اول پیشنهاد داده است.

قلبی

نمی‌تواند به صورتِ پیشینی موجه شود.

برای توضیح درستی بند (۲-۲)، کاربر انگلیسی‌زبان C را در نظر بگیرید که با زبان فارسی آشنایی ندارد. از آنجاکه C با زبان فارسی آشنایی ندارد، گزاره‌ای را که جمله (۳) بیان می‌کند به کمک جمله (۴) می‌فهمد:

4) The term “خرگوش” in Farsi refers to an object if and only if that object is a rabbit.

C گزاره‌ای که جمله (۳) بیان می‌کند به کمک جمله (۴) می‌فهمد. اما چون از حقایق سمانتیکی مربوط به زبان فارسی که در دسترس B است (یعنی از E) آگاهی ندارد، در موقعیتی قرار ندارد که متمایل شود باور یابد که جمله (۴) یک صدق را بیان می‌کند. او هر قدر که درباره گزاره‌ای که جمله (۳) بیان می‌کند تأمل کند و درباره آن استدلال کند، نمی‌تواند بفهمد که جمله (۴) یک صدق را بیان می‌کند. اگر او به صرف تأمل و استدلال درباره گزاره‌ای که جمله (۳) بیان می‌کند نتواند باور موجه یابد که جمله (۴) یک صدق را بیان می‌کند، آنگاه باور او به گزاره‌ای که جمله (۳) بیان می‌کند، که C آن گزاره را به کمک جمله (۴) درک می‌کند، نیز به صرف تأمل و استدلال درباره آن گزاره موجه نمی‌شود.<sup>۱</sup>

## ۵. علیه سومز

همان‌طور که در بخش چهارم مشاهده کردیم، سومز برای رد استدلال کریکی اصل سوم را انکار می‌کند. او برای انکار اصل سوم چنین خط سیری را پیش می‌گیرد:

مرحله اول) مطابق اصل سوم باید بپذیریم که باور B به گزاره‌ای که جمله (۳) بیان می‌کند می‌تواند به صورتِ پیشینی موجه شود.

مرحله دوم) C بدون آگاهی از برخی حقایق سمانتیکی درباره گزاره‌ای که جمله (۳) بیان

۱. در این مرحله ممکن است که نقدی بر مثال سومز وارد شود. در جمله (۳) عنصر ترادف بین زبانی نداریم، درحالی‌که در جمله (۴) عنصر ترادف بین زبانی داریم. چرا C هر قدر که درباره گزاره‌ای که جمله (۳) بیان می‌کند استدلال کند همچنان باور او به این گزاره موجه نمی‌شود؟ زیرا او این گزاره را از خلال جمله (۴) می‌فهمد و در جمله (۴) عنصر ترادف زبانی داریم و C از صحت ادعای ترادف آگاه نیست. او برای آنکه از صحت ادعای ترادف آگاه شود نیازمند تجربه است و چون نیازمند تجربه است، بنابراین، باور او نمی‌تواند به صورتِ پیشینی موجه شود. بنابراین، معلوم نیست که مثال سومز قرار است چه کارکردی داشته باشد. در جواب شاید بتوان گفت که این درست است که C برای آگاهی از صحت ادعای ترادف نیازمند تجربه است ولی به نظر می‌رسد که این تجربه صرفاً تجربه‌ای زبانی است و، بنابراین، دوباره این سؤال موضوعیت پیدا می‌کند که آیا اگر باور شخصی به گزاره‌ای به تجربه‌ای زبانی موجه شود، می‌توان حکم کرد که الزاماً باور او می‌تواند به صورتِ پیشینی موجه شود. سومز می‌گوید خیر. زیرا همان‌طور که مثال «خرگوش» نشان می‌دهد، باور C به گزاره خرگوش صرفاً توسط تجربه‌ای زبانی موجه می‌شود ولی از آنجاکه او هر اندازه هم که درباره گزاره مربوطه استدلال کند همچنان در باور به آن موجه نخواهد بود، لذا باور او به صورتِ پیشینی موجه نمی‌شود. از داوران این مقاله برای مطرح کردن این نقد تشکر می‌کنم.

Ghalbi

می‌کند (که آنها را با 'E' نمایش دادیم) نمی‌تواند در باور به این گزاره موجه شود. بنابراین، آگاهی از 'E' در باور به گزاره‌ای که جمله (۳) بیان می‌کند نقش توجیهی ایفا می‌کند. مرحله سوم) اگر آگاهی از برخی از حقایق سمانتیکی درباره گزاره‌ای در باور به آن گزاره نقش توجیهی ایفا کند، باور به آن گزاره نمی‌تواند به صورت پیشینی موجه شود. نتیجه‌ای که سومز می‌گیرد این است که چون آگاهی از 'E' در باور به گزاره‌ای که جمله (۳) بیان می‌کند نقش توجیهی دارد، بنابراین، باور به آن گزاره نمی‌تواند به صورت پیشینی موجه شود و، بنابراین، باور B هم نمی‌تواند به صورت پیشینی موجه شود. اما چون مطابق اصل سوم نتیجه می‌گیریم که باور B به گزاره‌ای که جمله (۳) می‌تواند به صورت پیشینی موجه شود پس اصل سوم نادرست است.

من در ادامه سعی می‌کنم نشان دهم که کریپکی در مراحل اول و دوم با سومز همراه است، ولی این او را ملزم نمی‌کند که مرحله سوم را نیز بپذیرد. بنابراین، سؤال اصلی این خواهد شد که چرا باید ادعای مطرح شده در مرحله سوم را از سومز بپذیریم. نشان خواهیم داد که سومز، در نهایت، هیچ استدلالی برای ادعای مطرح شده در مرحله سوم پیشنهاد نمی‌کند و صرفاً آن را مفروض می‌گیرد. اگر من موفق شوم نشان دهم که سومز بدون هیچ استدلالی صرفاً ادعای مطرح شده در مرحله سوم را مفروض می‌گیرد، آنگاه می‌توانیم نتیجه بگیریم که او بدون هیچ استدلالی اصل سوم را انکار می‌کند. اگر استدلال کریپکی بر اصل سوم مبتنی باشد و اگر سومز بدون هیچ استدلالی اصل سوم را انکار کند، آنگاه ردیه او بر استدلال کریپکی کار نمی‌کند. برای شروع توضیح می‌دهم که کریپکی و سومز چگونه با مراحل سه‌گانه پیش‌گفته مواجه می‌شوند.

ادعای اول کریپکی: جمله (۲) را در نظر بگیریم. A به واسطه وضع توصیفی واژه «یک متر» از E آگاه است. فرض کنیم کاربری مانند D داریم که در موقعیت معرفتی A نیست و از E آگاه نیست.

ادعای اول سومز: جمله (۳) را در نظر بگیریم. B به واسطه دانستن زبان فارسی از 'E' آگاه است و C به واسطه عدم آشنایی با زبان فارسی از 'E' آگاه نیست.

ادعای دوم کریپکی: A بر مبنای فهم جمله (۲) و آگاهی از 'E' در باور به گزاره‌ای که جمله (۲) بیان می‌کند موجه شده است.

ادعای دوم سومز: B بر مبنای فهم جمله (۳) و آگاهی از 'E' در باور به گزاره‌ای که جمله (۳) بیان می‌کند موجه شده است.

قلبی

ادعای سوم کریپکی: بآنکه D جمله (۲) را می‌فهمد، اما به‌علتِ عدم دسترسی به E، در باور به گزاره‌ای که جمله (۲) بیان می‌کند موجه نیست. پس آگاهی از E هم برای باور A و هم برای باور D نقش توجیهی دارد.

ادعای سوم سومز: بآنکه C جمله (۳) را می‌فهمد، اما به‌علتِ عدم دسترسی به E، در باور به گزاره‌ای که جمله (۳) بیان می‌کند موجه نیست. پس آگاهی از E هم برای باور B و هم برای باور C نقش توجیهی دارد.

ادعای چهارم کریپکی: این درست که آگاهی از E برای باور A و برای باور D به گزاره بیان شده توسط جمله (۲) نقش توجیهی دارد، ولی از آنجا که E چیزی نیست جز مجموعه‌ای از حقایق سمانتیکی بنابراین باوری که صرفاً بر مبنای آگاهی از E موجه شود می‌تواند به‌صورت پیشینی موجه شود.

ادعای چهارم سومز: هر آنچه جز فهم گزاره و استدلال درباره آن در توجیه باور به آن گزاره نقش ایفا کند نتیجه این خواهد بود که آن باور دیگر نمی‌تواند به‌صورت پیشینی موجه شود. از آنجا که C به E دسترسی ندارد، با فرض فهمیدن گزاره‌ای که جمله (۳) بیان می‌کند، هر قدر درباره این گزاره استدلال کند نمی‌تواند در باور به آن موجه شود. پس حتی باوری که صرفاً بر مبنای آگاهی از E موجه شود نمی‌تواند به‌صورت پیشینی موجه شود.

همان‌طور که ملاحظه می‌کنیم، نقطه افتراق سومز و کریپکی ادعای چهارم است. بنابراین، سؤال این است که کریپکی و سومز چگونه می‌توانند از ادعای چهارم خود دفاع کنند.

کریپکی برای دفاع از ادعای چهارم خود شهود پشتِ مثالِ متر استاندارد را برجسته می‌کند. مطابق این شهود، واضع واژه «یک متر» به‌واسطه آگاهی از برخی حقایق سمانتیکی در موقعیتی قرار دارد که بدون جست‌وجوی بیشتر (که کریپکی این جست‌وجوی بیشتر را جست‌وجویی تجربی در نظر می‌گیرد) باور موجه خواهد داشت که یک متر طول میله پاریس است. کریپکی با سومز همراه است که حقایق سمانتیکی برای باور واضع «یک متر» به گزاره‌ای که جمله (۲) بیان می‌کند نقش توجیهی ایفا می‌کند، ولی در عین حال بر آن است که این باعث نمی‌شود که این حقایق سمانتیکی را شواهد تجربی در نظر بگیریم.

سومز برای دفاع از ادعای چهارم خود بر معنای سنتی مفهوم پیشینی تأکید می‌کند. مطابق این معنای سنتی، اگر هر آن کس که گزاره‌ای را می‌فهمد نتواند به‌صرف استدلال درباره آن در باور به آن موجه شود آنگاه باور به آن گزاره نمی‌تواند به‌صورت پیشینی موجه شود. C گزاره‌ای را که جمله (۳) بیان می‌کند می‌فهمد (از طریق جمله (۴)) ولی هر قدر که درباره این گزاره استدلال

Ghalbi

کند نمی‌تواند در باور به آن گزاره موجه شود، تازمانی که به 'E' دسترسی پیدا کند. این یعنی ما باید 'E' را شاهدی تجربی در نظر بگیریم.

بنابراین، می‌توان نقطه افتراق نهایی کریپکی و سومز را به نظرهای متفاوت آنها درباره چستی شاهد تجربی تقلیل داد. از نظر کریپکی آگاهی‌های سمانتیکی از آن نوعی که A در مثال متر به آنها دسترسی دارد از شواهد تجربی نیست، درحالی‌که از نظر سومز این شواهد را باید شواهد تجربی در نظر گرفت.

اگر روایت من تا اینجا کار کند، آنگاه به نظر می‌رسد که برای آنکه نقد سومز علیه کریپکی کار کند، او باید نشان دهد که تلقی خاص کریپکی از چستی شاهد تجربی حداقل به یکی از موارد زیر می‌انجامد:

- گزاره‌ای وجود دارد که ما با شهودی واضح و بدون مناقشه می‌پذیریم که باور به این گزاره می‌تواند به صورت پیشینی موجه شود اما تلقی خاص کریپکی از چستی شاهد تجربی باعث می‌شود نتیجه بگیریم که باور به این گزاره نمی‌تواند به صورت پیشینی موجه شود.
- گزاره‌ای وجود دارد که ما با شهودی واضح و بدون مناقشه می‌پذیریم که باور به این گزاره نمی‌تواند به صورت پیشینی موجه شود اما تلقی خاص کریپکی از چستی شاهد تجربی باعث می‌شود که نتیجه بگیریم باور به این گزاره می‌تواند به صورت پیشینی موجه شود.

در این مرحله شاید بتوان مثال خرگوش سومز را مثالی فیصله‌بخش در نظر گرفت. سومز با این مثال می‌خواهد نشان دهد که ما شهودی واضح و بدون مناقشه داریم که باور به گزاره‌ای که این مثال بیان می‌کند نمی‌تواند به صورت پیشینی موجه شود ولی تلقی خاص کریپکی از چستی شاهد تجربی به این نتیجه منجر می‌شود که این باور می‌تواند به صورت پیشینی موجه شود.

آیا مثال خرگوش مثالی فیصله‌بخش است؟ شاید نه. مثال خرگوش هیچ شهودی بیش از مثال متر استاندارد در اختیار ما قرار نمی‌دهد. ما پیش‌تر و از خلال ادعاهای اول تا سوم دیدیم که هر شهودی را که سومز با مثال خرگوش برجسته می‌کند، کریپکی معادل آن را در مثال متر استاندارد می‌پذیرد. نکته اما این است که وقتی به ادعای چهارم می‌رسیم، کریپکی می‌تواند پاسخ دهد که مثال خرگوش، دقیقاً مانند مثال متر استاندارد، شهود من را تقویت می‌کند. هم در مثال متر استاندارد و هم در مثال خرگوش آنچه نقش توجیه‌کننده باور را ایفا می‌کند صرفاً مجموعه‌ای از حقایق سمانتیکی است. پس اگر با کمک مثال متر استاندارد متمایل شده باشیم که باور A به گزاره متر می‌تواند به صورت پیشینی موجه شود، متقابلاً خواهیم پذیرفت که باور B به گزاره

قلبی

خرگوش هم می‌تواند به‌صورتِ پیشینی موجه شود.

نکته این است که شاید سومز حتی علی‌الاصول هم نتواند چنین مثال فیصله‌بخشی ارائه دهد. توضیح آنکه، او قرار است با مثالی مشخص نشان دهد که شواهد سمانتیکی را می‌توان شواهد تجربی در نظر گرفت. اما به نظر می‌رسد که هر مثالی پیشنهاد شود، چیزی بیش از مثال متر استاندارد در اختیار ما قرار نمی‌دهد. بگذارید توضیح دهم. فرض کنیم که سومز مثال الف را به‌عنوان مثالی فیصله‌بخش ارائه کرده است. وضعیت در این مثال احتمالاً باید چنین باشد: یک کاربر شایسته‌ی زبان مانند M داریم که به برخی از حقایق سمانتیکی درباره‌ی گزاره‌ی الف دسترسی دارد (این حقایق را با 'E' نمایش می‌دهم). او به‌واسطه‌ی دسترسی به 'E'، در موقعیت معرفتی ویژه‌ای قرار گرفته است که باور او به گزاره‌ی الف موجه می‌شود. همان‌طور که پیش‌تر دیدیم، در این مثال فرضی، همچنان می‌تواند ادعاهای اول تا سوم خود را درباره‌ی M و گزاره‌ی الف تکرار کند و به مجرد آنکه به ادعای چهارم می‌رسد، از نو بگوید که چون باور M به گزاره‌ی الف را صرفاً مجموعه‌ای از حقایق سمانتیکی موجه کرده است و از آنجاکه این حقایق سمانتیکی از شواهد تجربی نیستند، پس باور M می‌تواند به‌صورتِ پیشینی موجه شود. چه چیزی کرپیکی را از تکرار ادعای چهارم خود باز می‌دارد؟ به نظر می‌رسد که هیچ چیز.

سومز شاید بتواند در پاسخ چنین بگوید: این درست است که تلقی من از چستی شاهد تجربی به‌صورتِ جزئی اختیار شده است ولی کرپیکی هم تلقی خود را به‌صورتِ جزئی اختیار کرده است و ابزاری بیش از من برای پشتیبانی از تلقی خود ندارد. نهایت آنکه، ادعای هر دوی ما بر شهوداتی مبتنی است که گمان می‌کنیم تلقی خاص ما را از چستی شاهد تجربی پشتیبانی می‌کنند. من شهودی دارم که مبتنی بر آن فکر می‌کنم که در مثال متر، مثال خرگوش و امثال آنها، از آنجاکه کاربری هست که هر قدر درباره‌ی گزاره‌ی مربوطه استدلال کند همچنان باور او به آن گزاره موجه نمی‌شود، بنابراین، باور به این گزاره نمی‌تواند به‌صورتِ پیشینی موجه شود. کرپیکی در مقابل می‌گوید که چون آنچه در توجیه باور مربوطه نقش ایفا می‌کند صرفاً مجموعه‌ای از حقایق سمانتیکی است، پس آن باور می‌تواند به‌صورتِ پیشینی موجه شود.

نتیجه‌ای که می‌گیرم این است که اگر بیشترین چیزی که سومز در برابر استدلال کرپیکی بتواند بگوید پاسخی باشد که در بند قبل به آن اشاره شد، آنگاه او اصل سوم را صرفاً بر مبنای تلقی جزئی‌اش از چستی شاهد تجربی انکار کرده است. اگر چنین باشد، آنگاه به نظر می‌رسد که ردیه‌ی او بر استدلال کرپیکی در بهترین حالت مصادره به مطلوب است.<sup>۱</sup>

۱. کورمن (Korman, 2010) استدلال کرده است که اگر تلقی خاص سومز را از چستی شاهد تجربی بپذیریم، آنگاه می‌توان مثال‌هایی ساخت که حتی سومز قبول می‌کند که باور به گزاره‌ی مربوطه می‌تواند به‌صورتِ پیشینی موجه شود ولی مطابق

- Donnellan, K. S. (1977), The Contingent A Priori and Rigid Designators, *Midwest Studies in Philosophy*, Vol. 2, Issue. 1, 12-27.
- Evans, G. (1982), *The Varieties of Reference*, ed. J. McDowell. Oxford: Clarendon Press.
- Jeshion, R. (2001), Donnellan on Neptune, *Philosophy and Phenomenological Research*, No. 1, 111-135.
- Kaplan, D. (1968), Quantifying In, *Synthese*, Vol. 19, No. ½, 178-214.
- Korman, D. Z. (2010), The Contingent A Priori and the Publicity of A Priori Knowledge, *Philosophical Studies*, 149(3), 387-393.
- Kripke, S. (1980), *Naming and Necessity*, Cambridge, MA: Harvard University.
- Recanati, F. (2012), *Mental Files*, Oxford: Oxford University Press.
- Salmon, N. (2007), How to Measure the Standard Meter, in Davidson, M. (ed.), *How to Measure the Standard Meter* (pp. 962-980), New York: McGraw Hill.
- Soames, S. (2003), *Philosophical Analysis in the Twenties Century*, Vol. 2, Princeton: Princeton University Press.

آن تلقی خاص باید این را انکار کنیم. برای مثال جمله زیر را در نظر بگیرید:

(۵) اگر دانشگاه بالفعل پرینستون دارای دانشکده فلسفه باشد، آنگاه دانشگاه پرینستون دارای دانشکده فلسفه است.  
از نظر کورمن، باور به گزاره‌ای که جمله (۵) بیان می‌کند می‌تواند به صورت پیشینی موجه شود و این را حتی شهرد سومز هم تأیید می‌کند ولی نظر خاص او درباره چستی شاهد تجربی باعث می‌شود که سومز مجبور شود انکار کند که باور به این گزاره می‌تواند به صورت پیشینی موجه شود.